

**Effect and modeling of criminal policy as a response**

Crime and its spread in the world is a matter as old as the history of mankind, since the beginning of human civilizations, including the civilization of early humans until now, efforts have always been made to fight this norm-breaking phenomenon. The historical development of responding to crimes shows the importance of the right to freedom and the value of protecting and achieving it in various societies. Responding to the perpetrators of crimes throughout the history of criminal law has started from private prosecution in primitive societies and has been left to the guardians of security in modern societies. Different authorities and governments, according to the type of their criminal policy models, consider the realization of security types as a right, first of all for the stability of societies, and choose it in the form of the criminal justice process in the choice of youths. are Thus, since the realization of security, stability and continuity is a right for citizens and a task for governments, it must be based on standards and derived from principles that are free of the least objections and dangers, the rights of citizens and society. Guarantee it. The current research has studied the model and manifestation of criminal policy with a descriptive-analytical method and has finally reached this important achievement that the Islamic Penal Code of Iran was adopted based on the inclusive authoritarian model and with a reform

## جلوه و مدل‌شناسی سیاست جنایی در مقام پاسخ

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۱۰

امین امیریان فارسانی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

### چکیده:

بزهکاری و گسترش آن در جهان، امری است به قدمت تاریخ بشریت، از آغاز تمدن‌های بشری اعم از تمدن انسان‌های اولیه تا کنون، همواره برای مبارزه با این پدیده هنجارشکن تلاش‌هایی صورت گرفته است. سیر تطور تاریخی پاسخگویی به جرایم، از اهمیت حق برانیت و ارزش پاسداری تحقق و آن، در جوامع گوناگون حکایت دارد. پاسخگویی به مرتکبان جرایم در طول تاریخ حقوق کیفری از دادگستری خصوصی در جوامع بدوی، آغاز شده و به متولیان امنیت در جوامع مدرن واگذار شده است. حاکمیت و دولت‌های گوناگون، برحسب نوع مدل‌های سیاست جنایی خود، تحقق‌گونه‌های امنیت را به عنوان یک حق، در وهله اول برای ثبات جوامع، مد نظر قرار داده و آن را در قالب فرآیند عدالت کیفری در اختیار متولیان سیاست جنایی خود وانهاده‌اند. لکن، این امنیت که در بادی امر، با امنیت جانی - مالی شهروندان همسو است، از گذر گونه‌ای دیگر از امنیت به نام امنیت حقوقی - قضایی تضمین و سرانجام به ایجاد ثبات در تحقق آن یعنی، امنیت پایدار و توسعه مند خواهد انجامید. بدین سان، از آنجایی که تحقق امنیت، استقرار و استمرار آن، یک حق برای شهروندان و یک تکلیف برای حکومت‌ها است، باید مبتنی بر موازین و منشعب از اصولی باشد که فارغ از کمترین ایراد و خدشه، حقوق شهروندان و جامعه را تأمین و سرانجام آن را تضمین کنند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به مدل و جلوه‌شناسی سیاست جنایی پرداخته و نهایت به این دستاورد مهم رسیده است که قانون مجازات اسلامی ایران بر اساس مدل اقتدار گرای فراگیر و با رویکرد اصلاح و درمان اتخاذ شده است.

واژگان کلیدی: جلوه‌شناسی، سیاست جنایی، پاسخ، مدل، رویکرد

امروزه در آستانه قرن بیست و یکم، علوم انسانی و اجتماعی پس از گذراندن دوران تطوری پیچیده و گذر از مرزهای دانش‌های تخصصی در حوزه‌های گوناگون، برای یاری گرفتن از دستاوردهای رشته‌های مختلف در حوزه‌ی کاربرد، ناگزیر به توسعه‌ی علوم بین‌رشته‌ای و جدی گرفتن رابطه‌ی حوزه‌های مختلف علمی با یکدیگر شده‌اند. اگر در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و نیمه‌ی اول قرن بیستم، بحث تخصصی شدن علوم انسانی و به نوعی جدا شدن شاخه‌های آن از یکدیگر مطرح بود و امروزه نیز تا حدودی به قوت خود باقی است، در دهه‌های اخیر، مساله‌ی رابطه‌ی سیستمی بین علوم انسانی با یکدیگر و استفاده از یافته‌های چند علم خاص در یک حوزه‌ی نظری یا عملی مطرح گردیده است. می‌توان گفت آن چه در دوران اخیر این مساله را تسریع بخشیده، نیاز سیاستگذاری‌های گوناگون اجتماعی به مدیریت توسعه است. سیاست عمومی و اجتماعی و در ذیل آن‌ها، سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی و ... برای اینکه بتوانند متناسب با پیچیدگی جامعه‌ی کنونی به برنامه‌ریزی مربوط به حوزه‌های خود بپردازند، ناچارند از دستاوردهای علوم مختلف، به خصوص علوم انسانی و اجتماعی در یک چارچوب روشمند استفاده کنند.

در این میان سیاست‌جنایی به عنوان یکی از عرصه‌های سیاستگذاری‌های کلان اجتماعی پس از تحولات عمیق نیمه‌ی قرن بیستم به بعد، در مسیر تحکیم رابطه‌ی خود با علوم مختلف، به نوعی موجبات توسعه‌ی برخی حوزه‌های بین‌رشته‌ای به خصوص ما بین رشته‌های حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، مدیریت و ... را فراهم نموده است. از طرف دیگر، جمع دستاوردهای علوم مختلف در تکمیل یکدیگر و در یک چارچوب نظام مند، با توجه به گوناگونی حوزه‌های برنامه‌ریزی در مقوله‌ی سیاست‌جنایی، موجبات طرح موضوع مدل‌سازی سیاست‌جنایی را فراهم می‌نماید. در واقع، ارائه علمی سیستم‌های پیچیده‌ی اجتماعی، و همچنین تبیین اجزای سیستم‌ها و بیان رابطه‌ی آن‌ها، ارائه‌ی متغیرهای موجود در سیستم‌ها و تاثیر آن‌ها بر یکدیگر، کمی‌سازی تعاملات موجود و در نهایت تغییر دادن و کنترل پدیده‌ها و شرایط، نیازمند مدل‌سازی می‌باشد. در همین راستا از آنجا که موضوع سیاست‌جنایی، یعنی پیشگیری از بزهکاری و انحراف و کنترل آن‌ها، یک پدیده‌ی اجتماعی محسوب می‌شود، و همچنین با توجه به تاثیر عوامل گوناگون اجتماعی، پیچیدگی خاصی نیز پیدا می‌کند، استفاده از روش‌های نوین مدل‌سازی در حوزه‌ی سیاست‌جنایی ضرورت می‌یابد.

اما قبل از آنکه به حوزه‌های کاربردی مدل‌سازی سیاست‌جنایی وارد شویم، مساله‌ی اساسی چیستی، چرایی و چگونگی مدل‌سازی سیاست‌جنایی در هر جامعه و با توجه به زیرساخت‌های فرهنگی و معرفتی خاص آن می‌باشد. در واقع چالشی که جامعه‌ی علمی کشور در حوزه سیاست‌جنایی با آن مواجه می‌باشد این است که با توجه به دستاوردهای علمی نوین، آیا می‌توان بدون در نظر گرفتن بسترهای عمیق انسانی، اجتماعی جامعه به اقتباس مدل‌های سیاست‌جنایی جوامع دیگر و روش مدل‌سازی آن‌ها پرداخت؟

توجه جدی به سیاست جنایی اسلامی در سالیان اخیر تا حدودی برگرفته از همین تحولات است. اما چالش اساسی متفکرین سیاست جنایی اسلامی، چگونگی ظهور پتانسیل های این سیاست جنایی و کارآمدی حداکثری آن متناسب با انسان و جامعه ی جدید است. بنابر این می توان در همین راستا مدلسازی سیاست جنایی اسلامی را مطرح نمود. مدلسازی سیاست جنایی اسلامی در قیاس با مدلسازی سکولار، قبل از هر چیز تفاوت خود را در زیربناهایی بیان می نماید که بدون طرح تفصیلی آن ها نمی توان به جنبه های تکامل یافته ی آن پی برد.

ارتکاب جرم رویدادی طبیعی در جوامع انسانی است و همانگونه که دورکیم، جامعهشناس فرانسوی، نیز تاکید کرده، پدیده بزهکارانه دارای کارکردهای ویژه ای برای جامعه است. جرم، کجروی و انحراف از هنجارهای اساسی و شناخته شده جامعه، یکی از دیرینه ترین مشکلات اجتماعی انسان است که سابقه تاریخی آن به تشکیل ابتدایی ترین اجتماعات بشری بازمیگردد. از همینرو، به جای رویاپردازی برای داشتن جامعه های بدون جرم باید کوشید تا به گونهای مناسب، واکنش در برابر آن را سامان داد و بر پایه اهداف پذیرفته شده در نظامهای گوناگون سیاست جنایی، رفتار با بزهکاران را مدیریت کرد. قانونگذاری و اجرای آن به عنوان یک شیوه اصلی مهندسی اجتماعی شناخته شده است. مهندسی اجتماعی به عنوان اعمال انجام شده از سوی هیات اجتماع با هدف اثر نهادن بر رفتار اجتماعی از راه مداخله در محیط اجتماعی که شهروندان در آن رشد کرده و کنشگری میکنند، تعریف میشود. قوانین توسط نهادهای حاکمیتی وضع میشوند و هدف قانونگذاری اثرگذاری بر کنشها و واکنشهای شهروندان از طریق پیشینی کردن قوانینی درباره آنچه درست یا نادرست است و توسط نهادهای نظام عدالت کیفری مجری تطابق پشتیبانی شده و نقض قواعد حقوقی را کیفر میدهند. بنابراین پیچیدگیهای قانون، سیاستگذاریهای آن، تهدیدات و اجرای مجازاتها میتواند به عنوان یک شیوه مهم مهندسی اجتماعی در نظر گرفته شود. (رضوانی، ۱۳۹۱، ص ۳۸)

در رویکردهای کیفرشناسانه مجازات، نگرشهای متعددی در خصوص مبانی کیفر مطرح شده است که میتوان آنها را به دو دسته چشم اندازهای گذشته نگر (سزاگرا، عدالت استحقاقی) و آیندهنگر (فایده گرا) تقسیم کرد. در پرتو مبنای گذشتهگرا، از آنجا که بزهکار با انتخاب عقلانی دست به ارتکاب جرم زده است، باید وی را مجازات کرد و این کیفر مستحق اوست. گرچه مبنای آیندهنگر به سه دسته مهم بازدارندگی، اصلاح و درمان و ناتوان سازی تقسیم میشوند، میتوان گفت که یکی از مهمترین رویکردهای پیامدگرا به اعمال کیفر در عرصه کیفرشناسی و جرمشناسی، رویکرد اصلاح و درمان است. (پاکنهاد، ۱۳۸۸، ص ۴۵)

به بیان دیگر، امروزه با وجود اعلام شکست جرمشناسی اصلاح و درمان در اواخر سده بیستم و ناکارآمدی تدابیر اصلاحی و درمانی در پارهای کشورها از فروغ فراگیر سیاست اصلاح و درمان کاسته شده است ولی همچنان بازپروری بزهکاران از جمله شاخصهای یک سیاست جنایی انسانی است، چنانکه حتی در رویکردهای نئوکلاسیک نوین و عدالت ترمیمی نیز اصلاح مجرمان به عنوان یک هدف شایسته مد نظر قرار گرفته است. با وجود رشد و ترقی این نظریه در کشورهای غربی، از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی برخی محققان، در تحلیلهای خود

به این نکته دست یافتند که سیاستهای اصلاح و درمان شکست خورده است که از آن جمله میتوان به گفتار آقای مارتینسون در قالب نظریه هیچ چیز موثر نیست و یا نظریه عدالت سنجشی فیلی و سیمون اشاره کرد که هر دو بازگشت به نظریه عدالت استحقاقی داشته و رویکردهای سزاگرایی مدرن را به وجود آوردند. (صفاری ۱۳۸۷، ص ۸۷)

با وجود این، باید توجه داشت که هرچند امروزه به سبب اعلام شکست جرمشناسی اصلاح و درمان در کشورهایی مانند آمریکا و بخشهایی از کانادا، از توجه ویژه و کارکرد سابق اصلاح و درمان کاسته شده است، با این حال، بیهیچ شک و شبههای، موضوع اصلاح و درمان مجرمان از جمله شاخصهای یک سیاست جنایی منطبق بر رعایت اساس و اصول انسانی محسوب میگردد. (رحیمی نژاد، ۱۳۸۷، ص ۴۵)

چندان که در بادی امر، موضوع اصلاح و درمان در خود محیط زندان انجام میپذیرفت و در طی گذر زمان و پس از ارائه نظریه فرهنگپذیری از زندان، این امر از چارچوب و قالب زندان خارج شده و صحبت از اصلاح و درمان در قالب جایگزینهای حبس از جمله جزای نقدی و خدمات اجتماعی صورت پذیرفته است. در این راستا شایسته ذکر است که در حقوق کیفری ایران و پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، قانونگذار ایرانی تا حدودی به این مهم توجه داشته و از رهگذر برخی پیشبینیهای قانونی از جمله آزادی مشروط و پیشبینی عفو، موضوع اصلاح درمان مجرمین را مدنظر قرار داده بود.

این در حالی است که پس از تصویب قانون یادشده و به دنبال آن، تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، این موضوع از اهمیت بیشتری برخوردار شده به گونهای که میتوان ادعا نمود که انجام چنین اقداماتی از سوی قانونگذار ایرانی، رویکردی بسیار مترقی را از قوانین کیفری را به نمایش گذاشته است. پیشبینی نهادهایی چون نظام نیمهآزادی، آزادی الکترونیکی، جزای نقدی روزانه، معافیت از کیفر در جرایم خفیف، تعویق صدور حکم و تغییرات نوینی در نهاد تعلیق تعقیب، خود گویای این مدعاست. البته باید پذیرفت که به دلیل تازگی ورود چنین نهادهایی به کشور ضروریست که زیرساختهای مناسب فرهنگی، حقوقی و اجتماعی فراهم شود تا اهداف شناختی، اجتماعی، پزشکی و روانی از پیش برنامه‌ریزی شده برای آنها تا حد امکان محقق شود. از سوی دیگر، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نیز، ضمن بیان شرایط اجرایی نهادهای مذکور، با توجه و پیشبینی مواردی نظیر میانجیگری، صلح و سازش، معامله اتهام و مصادیقی از این دست، در جهت تحقق هدف اصلاح و درمان مجرمین گامهای بسیار موثری را برداشته است. با این وجود نگارنده در پی آن است که قانون مجازات اسلامی با همه فراز و نشیب‌ها رویکرد اصلاح درمان را اتخاذ کرده است یا مبتنی بر رویکرد ریسک مداراست.

### ۱- مدل‌های حاکم بر پاسخ‌های جنایی

در دولت‌های «توتالیترا» که مبتنی بر ادغام و انقباض پدیده جنایی (انحراف، تخلف و جرم) در مفهوم «جرم» است و نیز، در دولت‌های «توتالیترا دینی یا غیر دینی و عرفی»، پاسخ دهی به پدیده جنایی، صرفاً «پاسخ دهی دولتی - کیفری» است و سخن از «همبستگی اجتماعی شهروندان در پاسخ دهی به پدیده مجرمانه» منتفی است. البته، در برخی دولت‌های توتالیترا ممکن است

دولت حاکم، مشارکت جامعه مدنی در بخشی از امور جامعه را - که به سان رگه‌هایی از نظام‌های لیبرال است - پذیرا باشد، همان گونه که در برخی نظام‌های لیبرال، ممکن است رگه‌هایی از نظام توتالیتر وجود داشته باشد.

در پی تحولات دو یا سه دهه اخیر در قلمرو علوم جنایی، در کنار دو نوع پاسخ دهی «دولتی» و «جامعوی» به پدیده مجرمانه، شاهد ظهور نوع دیگری از پاسخ دهی با بعد «فراملی و فرادولتی» نسبت به پدیده مجرمانه هستیم که از طریق سازمان ملل متحد به مثابه جامعه بین‌المللی و در قالب صدور قطعنامه و تصویب کنوانسیونها و یا از طریق جامعه مدنی بین‌المللی» که از افکار عمومی جهانیان بوجود می‌آید نظیر NGOها با نهادهای مدنی بین‌المللی و در قالب اعتراضات، رایزنی‌ها، پزشکان بدون مرز و ... نسبت به جرم‌انگاری یا جرم‌زدایی پدیده‌های مجرمانه بین‌المللی اقدام می‌نمایند. «پدیده جنایی» مفهومی جرم‌شناختی - جامعه‌شناختی است و کلیه رفتارهایی که از هنجارهای اجتماعی فاصله دارند (اعم از جرم، تخلف و انحراف)، در بر می‌گیرد.

از پاسخ دهی فراملی از طریق سازمان ملل متحد است. بر مبنای مدل ارائه شده از ناحیه خانم مری دلماس مارتی هسته اصلی و تغییرناپذیر سیاست جنایی (قطب‌های چهارگانه سیاست جنایی) از چهار رکن «الف - بزه. ب - انحراف. ج - پاسخ دولتی. د - پاسخ جامعوی» تشکیل شده است. روابط این چهار عنصر گاه متضاد باهم، گاه مکمل همدیگرند و گاه جنبه اساسی و گاه جنبه اشتقاقی و یا تکمیلی دارند. برای مطالعه در ساختار سیاست جنایی، علاوه بر بررسی هسته اصلی (نامتغیرها)، کیفیت و ماهیت روابط میان نامتغیرها بایستی مورد بررسی قرار گیرد. این نامتغیرها، به هنگام حالت «انقباضی و ادغامی بزه و انحراف»، در جوامع توتالیتر و جوامع بدون دولت، به دو قطب «بزه و انحراف - پاسخ دولتی» یا «بزه و انحراف - پاسخ جامعوی» تبدیل می‌شوند. لیکن، روابط اساسی چهارگانه، علی‌الأصول در تمامی سیستم‌های سیاست جنایی دنیا موجود است.

الف) بزه - پاسخ دولتی

ب) بزه - پاسخ جامعوی؛ نظیر پاسخ‌های انضباطی فدراسیون فوتبال، سازمان نظام پزشکی، کانون وکلاء و دفاع مشروع در قبال مهاجم

ج) انحراف - پاسخ دولتی؛ نظیر اقدامات پزشکی، درمانی و حمایتی سازمان بهزیستی نسبت به ولگردان، متکدیان و معتادان یا اخراج بیگانگان از کشور.

د) انحراف - پاسخ جامعوی که بیشتر این پاسخ دهی جامعوی به انحراف، حکم جامعه‌پذیری دارد و اقناع آور است، نه الزام آور. پاسخ دهی به بزه و انحراف در این روابط چهارگانه می‌تواند جنبه نشی و پیشگیرانه انفعالی داشته باشد. از دیدگاه حقوق کیفری، پاسخ دهی دولتی به بزه، در قالب «کیفر» نمایان می‌گردد، لیکن، از دیدگاه سیاست جنایی، در کنار تکنیک مأنوس کیفری، تکنیک‌های غیرکیفری نظیر اداری، مدنی، میانجیگری نیز وجود دارند. البته، بزه و انحراف ممکن است در این فرمول چهارگانه، در آن واحد، با چند فرمول دیگر نیز ارتباط یابد؛ نظیر پاسخ دهی به بزه اعتیاد در قالب جریمه و شلاق؛ ولی چنانچه قاضی این فرد معتاد را به مراکز ترک اعتیاد و معالجه اعزام نمایند، فرمول «بزه - پاسخ دولتی»، تبدیل به فرمول «انحراف - پاسخ دولتی» می‌شود.

در یک جامعه سازمان یافته معین و در زمانی معین، اگرچه ممکن است در عمل، شیوه های پاسخ دهی به پدیده مجرمانه متنوع باشند و گاه ناپسند، ولی یک نظام واحد سیاست جنایی و یک مدل واحد وجود دارد و قابل تصور است که منطبق بر حقوق لازم الاتباع آن جامعه است. در این نظام واحد سیاست جنایی، تنها آن دسته از پاسخ هایی که مبتنی بر نظام حقوقی انتظام یافته است، مورد تأیید است و زمانی که پاسخهای جامعه‌ی از طریق خانواده و ... با شکست مواجه شدند، قطعاً پاسخ های دولتی به میان آمده و انحراف، به بزه تبدیل می شود. مثلاً مدل سیاست جنایی ما در پاسخ دهی به بزه سرقت یا قتل عمدی یا زنای محصنه، مبتنی بر مدل پاسخ دهی دولتی است، لیکن، آنگاه که سارق از جامعه مراقب خویش طرد می گردد، پاسخ دهی جامعه‌ی، به مثابه یک اثر ثانوی، بر پاسخ دهی دولتی افزوده می شود. یا آنگاه که قبیله در مقام اجرای آیین فصل یا خون بس برمی آید، پاسخ دهی جامعه‌ی به پاسخ دهی دولتی افزوده شده است. یا در خصوص «قتل همسر در حال زنا یا اجنبی، توسط شوهر» ماده ۶۳۰ ق.م.ا به شوهر تحت شرایطی اجازه پاسخ دهی جامعه‌ی را داده است، هر چند پاسخ دولتی به آن، با عنوان «زنا محصنه» در قانون پیش بینی شده است.

با این توضیحات، به تبیین مدل ها و جلوه های پاسخ مختلف سیاست جنایی پرداخته می شود و آنگاه جایگاه این مسئله در ارتباط با پدیده های جنایی بررسی می نماییم. در دسته بندی خانم دلماس مارتی از سیاست جنایی، مدل های سیاست جنایی، به دو مدل «جامعه‌ی» و «دولتی» تقسیم بندی می گردند. مدل های دولتی نیز، به مدل های دولتی محض و مختلط دسته بندی می گردند. در مدل های دولتی محض، پاسخ دهی به پدیده جنایی، صرفاً دولتی است و پاسخ های جامعه‌ی، نقشی در سیاست جنایی ایفا نمی نمایند. لیکن، در مدل دولتی مختلط، پاسخ دهی به پدیده جنایی، بسته به نوع نقض هنجار به عمل آمده که در دسته «جرم، تخلف و انحراف» قرار داشته باشد، حسب مورد، بر عهده دولت با نهادهای جامعه‌ی است.

## ۲- جلوه شناسی دولتی سیاست جنایی

سیاست جنایی برای پاسخ دهی به پدیده‌ی مجرمانه، اصول و روش هایی را اتخاذ می کند که بر این اساس اهداف و دورنمای کلی آن مشخص می گردد. امروزه به دنبال نقض گسترده‌ی امنیت و آرامش روانی شهروندان در پی گسترش مقوله‌ی ارتکاب جرم، اهداف سیاست جنایی از مجرم‌مداری به سمت جرم‌محوری تغییر مسیر داده است و تضمین امنیت به دغدغه‌ی اصلی سیاست جنایی بدل گردیده، به گونه‌ای که اصول کلی مربوط به جرم‌انگاری، مسئولیت کیفری و اعمال و تحمیل کیفرها دستخوش نوعی تفسیر و قرائت افتراقی قرار گرفته است. لذا سیاست جنایی امنیت‌گرا، با فرض دشمن دانستن بزه‌کاران، به تشکیل نوعی حقوق کیفری دشمن‌مدار همت گمارده است و حتی از رهگذر جهانی شدن جرائم و نقض فاحش امنیت ملی و بین‌المللی، سیاست جنایی جهانی به دنبال تضمین امنیت حداکثری است. لیکن این مقوله به‌طور هم‌زمان با معضلات و چالش‌های فراوان حقوق بشری روبرو گردیده که دستاوردهای رویکرد امنیت‌گرا را تحت‌الشعاع قرار داده است. به نظر می‌رسد سیاست جنایی امنیت‌گرا با شعار تأمین حداکثری امنیت شهروندان، بیشتر دچار نوعی بحران، خصوصاً در عرصه‌ی نظام حقوق بشری گردیده است تا اینکه در راستای اهداف خود به موفقیت نائل آمده باشد

در این قسمت، به تبیین و تشریح مدل های دولتی محض، اعم از توتالیتر و اتوریته پرداخته می شود

### ۲-۱-۱- مدل اقتدارگرا (اتوریته)

مدل های دولتی محض در دسته بندی خانم دلماس مارتی، به دو مدل اقتدارگرا اتوریتر) و اقتدارگرای فراگیر (توتالیتر) تقسیم بندی گردیده اند. این دو مدل در عین اینکه از حیث نهادهای متولی پاسخ دهی به پدیده جنایی، با یکدیگر مشابهت هایی دارند، در عین حال، از حیث تفکیک میان انواع پدیده جنایی یا عدم تفکیک و جرم انگاری های افراطی و توسعه جرم انگاری به قلمرو انحراف و ... با یکدیگر تفاوت هایی دارند که نیازمند توضیح و تشریح می باشند. در مدل های «اتوریتر و اقتدارگرا» و «توتالیتر و اقتدارگرای فراگیر»، در سایه اهمیت نظام موجود در وهله نخست و پاسخ دهی دولتی به تمامی اشکال نابه هنجاری های اجتماعی (جرم، تخلف، انحراف)، امنیت گرایی قوت غالب و حاکم بر نگاه این جوامع است.

نظام های اقتدارگرا بر این اعتقادند که بایستی تا حد ممکن، در مقام حاکم سازی ایدئولوژی خویش بر تمامی سطوح جامعه بر آمد. سیاست جنایی موجود در این جوامع، تابعی از نوع و تحولات ایدئولوژی «دولت حاکم» است. محوریت سیاست جنایی در این جوامع، عمدتاً پیرامون حقوق کیفری و مداخله حداکثری آن در تمامی سطوح جامعه در حرکت است. برخلاف «نظام های لیبرالی» که محوریت سیاست جنایی در آنها، پیرامون پدیده جنایی (جرم، تخلف و انحراف و پاسخ دهی کیفری و غیرکیفری دولتی و جامعه‌ی به صورت توأمان و نیز، مداخله حداقلی حقوق کیفری در حرکت است. (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۸۶: ۲۲۵)

انحصاری نمودن کنترل و به دست گرفتن تمام جنبه هایی که امنیت را به خطر می اندازد، توسط «دولت»، از خصیصه های اصلی «مدل اقتدارگرا» محسوب می شود. «اقتدارگرایی» که مشروعیت خودش را از «دولت» به عنوان «منبع قدرت» تغذیه می کند، این مدل را با شبکه های کاملاً رسمی، به عنوان یک مدل دولتی محض» نمایان می سازد. تهدیدات امنیتی در این مدل، قلمرو گسترده ای را در بر می گیرد و شامل هرگونه خروج از رمالیته) و گذشتن از حد وسط ترم ها تا «ترماتیویته» - تخطی از رفتارهای به رسمیت شناخته شده توسط مرجع قانونگذار - می شود، لیکن، واکنش ها کاملاً مضیق و در قالب حقوق کیفری می گنجد. در «مدل اقتدارگرا»،

شبکه های دولتی امنیتی، بر «شبکه های اجتماعی» غلبه دارند و به محض فاصله گرفتن از هنجارها، واکنش هایی را سازمان دهی می نمایند.

در این مدل، پاسخ های رسمی به «انحرافات» - خروج از رمالیته - منتهی به سوق دهی مدل به جرم انگاری انحرافات» همانند تکدی گری و ولگردی در برخی شبکه های امنیتی می گردد. اگرچه جرم انگاری «انحرافات» منجر به تشابه این مدل با مدل «اقتدارگرای فراگیر» می گردد، ولی باید اشاره نمود که وجه تمایز این مدل با مدل «اقتدارگرای فراگیر» در این است که مدل



«اقتدارگرا»، بزه را - با پایبندی بر قانون مداری - از «انحرافات» تفکیک می‌کند و قلمرو آن را مشخص می‌سازد. (مارتی، ۱۳۸۱: ۲۱۲)

## ۲-۱-۲- مدل اقتدارگرایی فراگیر (توتالیترا)

در مدل توتالیترا، تمام نهادها و عواملی را که به پدیده جنایی واکنش نشان می‌دهد، در حقوق کیفری خلاصه می‌نماید و در راستای یکپارچه و فراگیر کردن تمام جنبه‌های زندگی - که حقوق هم جزئی از آن است - «بزه» و «انحراف» را با هم ادغام می‌کند. دولت در مدل «اقتدارگرایی فراگیر» همانند مدل «اقتدارگرا»، با رویکردی قیّم مآبانه، همه جنبه‌های کنترل و مبارزه علیه بزهکاری را تحت نظر خودش دارد و جهت‌دهی و کنترل را بر همه پاسخها به پدیده مجرمانه تحمیل کرده و بخشی از پاسخها را به جامعه مدنی واگذار نمی‌کند (حسینی، ۱۳۸۳: ۷۱) و هیچ چیز مانع از آن نیست که پاسخ دولتی نه فقط خطاب به بزهکار، بلکه خطاب به منحرف نیز باشد. (عبادالله پور ملکی، ۱۳۸۸: ۲۶) به عبارت دیگر، در این نظام‌ها، میان مفهوم «جرم» و «انحراف» و به طور کلی، «پدیده جنایی»، تفکیکی صورت نپذیرفته و به سان عملی واحد تلقی می‌گردند. ابزارهای پاسخ‌دهی به اعمال ناقص «هنجارهای قانونی - اجتماعی» در این نظام‌های واکنش‌محورانه و سرکوب‌گراانه است.

در مدل «اقتدارگرایی فراگیر» برخلاف مدل «لیبرال»، قانونمندی نمی‌تواند وسیله‌ای جهت جلوگیری از سرکوب‌های بی‌حد و مرز دولت در تأمین امنیت باشد، زیرا این مدل خود را معتقد به «اصل قانون‌مندی» نمی‌داند و قوه مقننه به عنوان یگانه نهادی که رفتارهای خارج از هنجار را در قالب جرم‌انگاری به رسمیت می‌شناسد شناخته نمی‌شود. عدم تعهد به قانونمندی و تفوق دولت بر قانون و وجود نهادهای موازی در وضع قانون، موجب تمایز این مدل از مدل لیبرال می‌گردد. پاسخ‌ها در این مدل، از انعطاف‌پذیری کمی برخوردارند و رویکرد «اقتدارگرایی» به استفاده از ابزارهای سرکوب به عنوان وسیله تأمین نظم و امنیت در جامعه تأکید می‌کند. (همان: ۲۶) برتری «قوه مجریه» بر «قوه مقننه» موجب نمود همه‌جانبه کنترل، در قالب سرویس‌های مخفی و پلیس امنیتی می‌گردد، زیرا رسالت «توتالیتریانسیم»، با نظارت کامل و همه‌جانبه بر تمام جنبه‌های زندگی و با شبکه‌های مختلف امنیتی تضمین می‌گردد. جریان «اقتدارگرایی فراگیر» در سیاست جنایی شامل تمایل به تقویت تشدید و کنترل دولت بر پاسخهایی به پدیده مجرمانه است که عموماً با تقویت موازی اختیارات پلیس همراه است. (مرادی، ۱۳۹۱: ۲۶؛ مارتی، ۱۳۸۱: ۲۱۲)

نظام‌های توتالیترا با تمامیت‌گرا (اقتدارگرایی فراگیر)، نمونه افراطی نظام‌های «توتالیترا (اقتدارگرا)» بوده و آهنگ حضور فراگیر دولت و ایده‌های آن، در تمامی مقاطع زندگی شهروندان را به دنبال دارند. این نظامها، درصدد ایجاد یک جامعه «متحدالشکل» و «متحدالفکر»، با الگوی دولتی بوده و سیاست جنایی حاکم در آنها، در مفهوم مضیق سیاست جنایی - یعنی، «سیاست کیفری» - قابل ملاحظه است و ابزار اجراسازی آن، نوعاً سرکوب‌گراانه می‌باشد. در این جوامع، در همه جا دولت و ایده آن حضور داشته و سیاست جنایی علمی در این قسم کمتر به چشم می‌خورد.

## ۲-۱-۳- سیاست جنایی مبتنی بر مدل دولتی مختلط

ایدئولوژی لیبرال در ذات خویش، «فردگرا» است. «لیبرالیسم» از آغاز کوششی فکری به منظور تعیین «حوزه خصوصی» در برابر «اقتدار دولتی» بوده و به مثابه یک ایدئولوژی سیاسی، از حوزه «جامعه مدنی» در برابر «اقتدار دولت» و بنابراین، از دولت مشروطه و مقید به قانون و آزادی های فردی و حقوق مدنی، به ویژه مالکیت خصوصی دفاع کرده است. بر طبق اصول لیبرالیسم، حق دولت برای دخالت در زندگی خصوصی و مدنی باید با قیودی نیرومند و مشخص محدود گردد. (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۱) در عین حال، «لیبرالیسم»، به ضرورت وجود «دولت» اعتقاد دارد و این، نقطه تمایز اندیشه «لیبرالی» از اندیشه «آنارشسیسم» است. آنارشسیست ها اصولاً دولت ستیز هستند و به صورت کلی، هرگونه اقتدار و از جمله اقتدار دولت یا کلیسا را برخلاف اصول آزادی و مساوات می دانند. (هی وود، ۱۳۷۹: ۳۲۸)

ایدئولوژی لیبرال با وجود اینکه «فردگرا» است و فردگرایی و آزادی فردی از شاخصه های مهم آن است و به بی طرفی دولت و عدم مداخله دولت در زندگی شهروندان تأکید دارد، به ضرورت تشکیل حکومت اعتقاد داشته و کار ویژه و اصلی و اساسی دولت را، امنیت سازی و حفظ جان و مال و دارایی ها و سرزمین و کشور می داند. در عین حال، لیبرال ها و به خصوص جان لاک و پیروان وی، به محدود بودن دخالت دولت به وظیفه پاسبانی و نگهداری از منافع فردی تأکید دارد. آنچه در قانون توجه لاک ها است، خطری است که قدرت دولت برای آزادی دارد و برای همین، ترویج کننده حکومت حداقلی و حقوق یا آزادی های معینی برای شهروندان هستند. تأکید لاک بر نمایندگی و مشروعیت دولت است و اینکه شهروندان فاقد یک تعهد و التزام مطلق نسبت به دولت هستند و اگر مشروعیت حکومت از بین رود، آنها می توانند شورش نموده و حکومت را بر اندازند. دولت به مثابه یک داور بی طرف در جامعه است که در موارد تعارض منافع شهروندان، در حد ضروری حل تعارضات مداخله می کند. (آقابابایی، پیشین: ۱۲۵) در واقع، به گفته تامس جفرسون یک قرن پس از جان لاک، «بهترین حکومت، حکومتی است که کمترین حکومت را می کند.» (هی وود، پیشین: ۱۰۶)

مدل دولت - جامعه لیبرال سیاست جنایی، مدل بینابینی است که با تکیه بر آموزه های لیبرالیسم - به عنوان یک ایدئولوژی - در قاموس نظام های سیاست جنایی نقش آفرینی می نماید. «آزادی خواهی»، مبنای اصلی لیبرالیسم و سر منشاء شکل گیری این ایدئولوژی به عنوان یک آرمان است. این مدل با تکیه بر آزادی خواهی و ارزشمند شمردن این اصل، در طبقه بندی مدل های سیاست جنایی جای گرفته و میزان پایبندی به این اصل، متمایز ساز این مدل با مدل های اقتدارگرا است. در این مدل، برتری حقوقی، «اصل قانونمندی» را تقویت ساخته و آزادی های فردی و اجتماعی نیز در پرتو این اصل تحکیم می یابد. برقراری امنیت در مدل لیبرال نیز، در پرتو «قانون» و همگام با «عدالت» اولویت می یابد، لیکن، در برخی موارد، نظام کیفری، ارزش های مورد حمایت این مدل را به نفع «امنیت» نقض می کند.

برخلاف «دولتهای توتالیتر» که در تمام جوانب زندگی شهروندان، بویژه از مسیر جرم انگاری جرایم فاقد بزه دیده ی مستقیم نظارت دارد، «لیبرالیسم» حریم خصوصی شهروندان را، از طریق غیر مشروع دانستن مداخله در این زمینه تضمین می نماید. لیکن، در این مورد این سوال مطرح می شود که وقتی امنیت جامعه و بالاخص، «دولت» تهدید می شود، دولت هایی که از این

مدل به عنوان مدل مرجع استفاده می‌کنند، آیا از این اصل به رسمیت شناخته شده عدول نمی‌کنند؟ در پاسخ باید گفت که رفتارهای امنیتی ناقص این ارزش مورد حمایت اند، زیرا یک «نظام مردم سالار» هم می‌تواند در شرایطی به «امنیت محوری» روی آورد؛ به این معنا که در تزامم «حریم خصوصی» همچون حق شهروندی» با «امنیت»، پیوسته یا بیشتر اوقات، اولویت را به «امنیت» بدهند. (نوبهار، ۱۳۸۷: ۲۹۲) مصادیق عدول از این اصل را می‌توان در آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و در سیاست «جنگ علیه تروریسم»، با جرم‌انگاری های موسع و اعطای اختیارات فراوان به دادستان ها و مقام های قضایی جهت مداخله در «حریم خصوصی» شهروندان به بهانه مبارزه با تروریسم مشاهده نمود. ۱ «رواداری» یا «مدارا» نیز از جمله ارزش هایی است که به عنوان یک اصل خدشه ناپذیر، در آموزه های لیبرالیسم مورد حمایت قرار می‌گیرد. «مدارا» در لیبرالیسم مورد حمایت کامل قرار می‌گیرد، لیکن زمانی که به خطر بیافند، باید از آن دفاع نمود. (قادری، پیشین: ۲۷) دفاع در برابر عواملی که به این اصل خدشه وارد می‌کنند را باید در سیاست «تسامح صفر» یا «مدارای صفر» در آمریکا به عنوان «سیاست سخت گیرانه» نسبت به نابسامانی ها و نابهنجاری های اجتماعی که به وجود آورنده مؤلفه های «ترس از جرم» است جست. اعطای آزادی عمل بسیار به پلیس در راستای برقراری امنیت در این سیاست، سبب تفوق «قوه مجریه» بر «قوه مقننه» شده و موجبات اقتدارگرایی و محدود نمودن آزادی های فردی و اجتماعی را فراهم می‌کند و مدل را به سمت مدل اقتدارگرا سوق می‌دهد. با توسل به «سیاست کیفری تسامح صفر» و توسعه ی جرم‌انگاری های فاقد بزه دپدهی مستقیم، بیشترین مداخلات دولتی و گاه، غیرضروری در زندگی شهروندان صورت می‌پذیرد. (مرادی، ۱۳۹۰: ۵۹؛ مرادی، ۱۳۹۲: ۳۷)

در مجموع، «نظام های سیاسی لیبرال» بر مبنای «حقوق و آزادی های فردی» شکل یافته و در آنها، افراد تا جایی که به منافع عموم صدمه و زیان وارد نمایند، آزادند. دامنه سیاست جنایی در این کشورها بسیار محدود است و توجه سیاست جنایی به مطالعات جرم شناسی و جامعه شناسی در ارتباط با بزه و انحراف معطوف است. در مدل لیبرال سیاست جنایی، محور اصلی حکومت و دولت، «قانون» است. «دولت»، «قانون محور» است، نه اینکه افرقانونی» باشد. اصل بر «مداخله حداقلی حقوق کیفری در خلوت و حقوق شهروندان» و «عدم جرم‌انگاری و کیفرانگاری حداکثری» است. (همان، ۲۳)

لیبرال‌های جدید در دیدگاه خود نسبت به دولت بازاندیشی کردند. مفهوم دولتی که از نظر کلاسیکها بایستی کمترین مداخله را می‌کرد و به لحاظ اصلاح بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های موجود در جامعه مدنی، کاملاً ناتوان بود، از منظر نگاه لیبرال‌های نوین، یک دولت مسئول یا دولت قدرتمند بود. در واقع، تحولات تاریخی که در قرن نوزدهم و بیستم صورت گرفت، بنیان ایدئولوژی لیبرال را آشکارا تحت تأثیر قرار داد، به گونه‌ای که برخلاف لیبرال‌های اولیه که خواستار مداخله حداقلی دولت در زندگی شهروندان بودند، لیبرال‌های نوین با توجه به مسائل اجتماعی و بحران‌های کارگری، به این باور منعطف گردیدند که حکومت باید مسئول ارائه خدمات رفاهی نظیر بهداشت و مسکن، پرداخت مستمری و تعلیم و تربیت و نیز مدیریت و دست کم سازماندهی اقتصاد باشد. به تعبیر خانم همپتن، مفاهیم اصلی لیبرالیسم از آغاز این گونه بوده است، لیکن، درک و فهم های لیبرال‌های کلاسیک از این مفاهیم اصلی متفاوت بوده است و لیبرالیسم را بایستی بر مبنای «مفاهیم» بیان نمود، نه «فهم های متفاوت». (همپتن، ۱۳۸۵: ۱۰۳؛ به نقل از: آقابابایی، پیشین: ۱۲۹) ویژگی مهم این نظریه‌ها که می‌توان گفت شکل توسعه یافته نظریه‌هایی است که توسط جرمی بنتام در پایه‌گذاری مکتب اصالت فایده مطرح شد، پذیرش و تأکید بر مفهوم «آزادی مثبت» است. به جای

آنکه صرفاً «آزادی منفی» مورد نظر باشد، «آزادی مثبت» توجیه‌گر مداخله دولت جهت فراهم نمودن زمینه‌ها و بسترهای لازم برای شهروندان است تا بتوانند حقوق و آزادی‌های خود را در جامعه اعمال نمایند. دلیل این امر این است که صرفاً منع دیگران از مداخله در آزادی و امر آنان به مانع نشدن بر سر راه اعمال این حقوق کافی نیست؛ بلکه دولت باید برای این کار مقدماتی فراهم نماید که او را به مداخله بیشتر در آزادیها ناچار می‌کند. (محمودی جانکی، ۱۳۸۲):

به کشورهای نظیر آمریکا، بعد از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، با دستاویز قرار دادن و طرح‌گونیهای نو از آزادی، تحت عنوان «آزادی از ترس و اضطراب»، متقاضی نقض آزادی‌های عمومی مردم، به منظور ایجاد «حکومتی امنیتی» در جهت حذف «ترس از سلب آزادی و امنیت در آینده» می‌باشند. (بنگرید به: مرادی، ۱۳۹۰: ۱۲۶)

آزادی مثبت و لزوم مداخله دولت برای تحقق آن، در اواخر قرن نوزدهم با عملکرد فیلسوف بریتانیایی تی.اچ. گرین مورد تأکید قرار گرفت. گرین عقیده داشت که نفع و آزادی شخصی آن گونه که لیبرالیسم کلاسیک از آن دفاع می‌کند، موجب شکل‌های جدیدی از فقر و بی‌عدالتی شده است. وی آزادی در معنای کلاسیک آن را زیر سؤال برد. گرین، به جای «آزادی منفی» که در تفکر لیبرالیستی اهمیت زیادی داشت، «آزادی مثبت» را مطرح نمود. آزادی یعنی توانایی یک فرد برای کسب و رشد فردیت. آزادی دربرگیرنده توانایی فرد برای تحقق استعدادهای بالقوه اش. اگر جامعه مبتنی بر بازار آزاد، فرصت‌های یکسانی را در اختیار همه قرار نمی‌دهد تا بتوانند خود را رشد دهند، نولیبرالها این موضوع را مطرح نمودند که دستیابی به این هدف فقط از طریق اقدام جمعی بر عهده گرفته شده از طرف دولت امکان‌پذیر است. گرین که متأثر از هگل بود، عقیده داشت که دولت در برابر شهروندانش مسئولیت اجتماعی دارد. این مسئولیت اجتماعی را نباید به عنوان تهدیدی برای آزادی فرد به شمار آورد، بلکه تا اندازه‌ای به مثابه تضمین‌کننده آزادی است. بر خلاف لیبرالهای متقدم، نولیبرالها آماده‌اند نگرشی مثبت به دولت داشته باشند و آن را به مثابه دولتی قدرتمند به شمار آورند که رشته وسیعی از مسئولیتهای اجتماعی و اقتصادی را اعمال می‌کند.

اقدامات دولت در عرضه کردن حمایت رفاهی از شهروندان از راه چیرگی بر فقر، بیماری و جهل و ... دفاع نولیبرالها از رفاه‌گرایی بر اساس برابری فرصت است. اگر افراد یا گروه‌های خاص به دلیل شرایط اجتماعی خود از رفاه عمومی محروم شده باشند، دولت این مسئولیت را دارد که این محرومیت‌ها را کاهش داده یا کلاً از میان ببرد. از رهگذر این مداخله، شهروندان یک رشته حقوق رفاهی یا اجتماعی نظیر حق کار، حق تحصیل و حق بهره‌مندی از مسکن آبرومند را به دست آورده‌اند. لیبرال‌های کلاسیک، باور داشتند تنها حقوقی که شهروندان حق بهره‌مندی از آن را داشتند، حقوق منفی بود؛ یعنی آن حقوقی که خارج از محدوده قدرت دولت قرار داشت. این حقوق شامل اکثر آزادی‌های مرسوم مانند آزادی بیان، آزادی مذهب و حق تشکیل انجمن‌ها و اجتماعات مسالمت‌آمیز بود. این حقوق یک «قلمرو خصوصی» را ایجاد می‌نمود که دولت نمی‌بایست به آن دست‌اندازی می‌کرد. اما حقوق رفاهی، در زمره حقوق مثبت‌اند، زیرا تحقق آنها فقط از طریق اقدام‌های مثبت حکومت و از راه پیش‌بینی و تمهیدات خاص دولتی مانند مستمری‌های دولتی، مزایای شغلی، خدمات بهداشتی و آموزش و پرورش از مجرای بودجه دولتی میسر است. رفاه‌گرایی لیبرالیستی (آقابابایی، پیشین: ۱۲۹ - ۱۲۶)

در دیدگاه‌های جرمی والدرون در باب نظریه حق، دو معنای مثبت و منفی آزادی را می‌توان دید. وی حق را به سه گروه تقسیم می‌کند: حقهای نسل نخست، همان آزادی‌های سنتی و امتیازهای شهروندی است. آزادی مذهبی، آزادی در برابر دستگیری خودسرانه، آزادی بیان، حق رأی و مانند آن. حقهای نسل دوم، ادعاهای اجتماعی - اقتصادی اند مانند حق آموزش، مسکن، مراقبت بهداشتی، اشتغال و سطح مناسب زندگی این دو دسته از حقها فردی اند. ولی نسل دوم موجب پیدایش دولت مداخله‌گر و مسئول می‌شود. نسل سوم حق‌ها با اجتماع یا کلیت مردم و نه فرد اشخاص سر و کار دارد و در برگیرنده حق سخن گفتن به زبان اقلیت، حق ملی حاکم بودن بر سرنوشت خویش، حق به منافع چون محیط زیست و توسعه اقتصادی است. (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۵۸) حقهای گروه نخست ماهیتی سلبی دارند؛ بدین معنا که در اجرای آنها سایرین نباید مانع ایجاد کرده و افراد را از اعمال حق خود باز دارند. از این رو، دسته نخست در بردارنده «آزادی منفی» است. در مقابل، حقهای گروه دوم و سوم به «آزادی مثبت» منجر می‌شود. محمودی جانکی، مبانی، اصول و شیوه‌های جرم‌انگاری، پیشین: ۱۰۳)

در سیر شکل‌گیری آزادی مثبت، که می‌توان آن را عبور آرام و عمل‌گرایانه از لیبرالیسم کلاسیک به لیبرالیسم دموکراسی نامید، رگه‌هایی از تمایل به دخالت دادن بیشتر دولت در آزادی و حقوق فردی را می‌توان در اندیشه‌های بنتام و میل - که هر دو نظریه پرداز سودانگار به حساب می‌آیند - مشاهده نمود. بنتام، اندیشه آزادی منفی را با اصل شادی و لذت فردی در آمیخت و در واقع، آزادی را با برابری افراد در شادی همراه نمود. میل هم با تأکید بر ضرورت دخالت دولت در آموزش همگانی و تشویق آموزش و پرورش، تأمین بهداشت همگانی و مانند آن، به گونه‌ای بر فراهم نمودن آزادی مثبت پافشاری نمود. (جان استوارت میل، درباره آزادی، به نقل از صناعی، محمود، ص ۳۱۲، نقل از آقابابایی، پیشین: ۱۳۲ - ۱۳۱) بدین ترتیب، در تحول لیبرالیسم به لیبرال دموکراسی، «آزادی منفی» جای خود را به «آزادی مثبت» داد. در لیبرالیسم نخستین، آزادی به معنای امنیت جان و مال فرد از هرگونه دخالت خارجی از جمله دولت بود، در حالی که در لیبرال دموکراسی، آزادی یعنی توانایی گزینش قدرت بهره‌مندی فرد از حقوق طبیعی. بنابراین، برای فراهم نمودن این حقوق و زمینه‌های شکوفایی استعدادهای فردی، صرف جلوگیری از تجاوز به آزادی کافی نیست، بلکه دخالت بیشتر دولت ضروری است. از این دیدگاه، آزادی مثبت مستلزم دو شرط است: نخست داشتن امکانات و لوازم برای تحقق خواست فردی؛ و دوم، آگاه نمودن فرد برای آنکه بتواند آزادانه گزینش نماید. (همان: ۱۳۲)

در مجموع، در سه قرن تفکر لیبرال - دموکراتیک، این ایدئولوژی با حفظ ساختار اصلی، تحولات و تغییراتی را در مواجهه با ایدئولوژی‌های رقیب، نیازهای جدید و رشد اندیشه و تفکر معتقدان به آن، شاهد بوده است؛ به گونه‌ای که اگر نسل ماقبل دموکراتیک، بر آزادی منفی و قداست مالکیت خصوصی و دولت کوچک و اقتصاد آزاد تأکید می‌کردند، نسل دوم، در آموزش لیبرالیسم کلاسیک با اصول دموکراسی کوشیدند؛ نسل سوم، لیبرال - دموکراسی را با برخی از اصول سوسیالیسم و اقتصاد دولتی (به عنوان وسایل تأمین آرمان‌های اصلی لیبرالیسم) ترکیب و بر آزادی مثبت تأکید نمودند؛ و نسل چهارم، نئولیبرال‌های نیمه دوم قرن بیستم، به احیای اصول اولیه لیبرالیسم روی آوردند. در نتیجه، اندیشه نسل نخست به ایجاد دولتی حداقلی و اندیشه نسل‌های دوم و سوم به پیدایش دولتهای مداخله‌گر انجامیده است. (همان: ۱۳۳)

از نقطه نظر سیاست جنایی ایدئولوژیک، آزادی مثبت و نقش مسئولانه و مداخله گر برای دولت قائل شدن، مستلزم این است که توسل به حقوق کیفری با دامنه وسیع تری مشروع شود. چنین مفهومی از آزادی، گستره ارزش هایی را که دولت با سلاح کیفر درصدد تثبیت و حراست آنها است، به شدت افزایش میدهد. امنیت سازی که از کارکردهای بنیادی دولت است، در این معنای آزادی، دایره گسترده تری می یابد. این تلقی می تواند به جرم انگاری هایی منجر شود

در مدل تهاجمی، که مقتضای حقوق کیفری جدید است، نظام عدالت کیفری دارای گنشی سریع و در برگیرنده راه حل های نهفته برای حل مشکلات اجتماعی است. از نتایج این روش این است که جرم انگاری، اولین یا حداقل یکی از روش های موجود است. حقوق کیفری برای هدفهای آموزشی و پدرسالارانه استفاده می شود. امکان عطف به ماسبق شدن قوانین کیفری وجود دارد. تورتم کیفری و افزایش جرم انگاری رفتارهای خطاکارانه و همراه غفلت و نیز، جرم انگاری جرم های ناتمام و شکل های متفاوت رفتارهایی که می توانست معاونت در جرم تلقی شوند، تحقق می یابد. سرکوب گری در دو لایه جرم انگاری و محکومیت و تعیین مجازات تمرکز پیدا می کند و در مرحله اجرا، همراه با نهادهایی می شود که قطعیت و شدت مجازات ها ناپایدار می ماند. همچنین، تضعیف تضمین های رسیدگی، افزایش اختیارات دادستان، حساسیت ها نسبت به خواسته ها و مطالبات عمومی در خصوص کنترل جرم و وجود گرایش هایی برای ایجاد مانع در راه انسانی تر شدن مجازات ها و کاهش استفاده از کیفر را از دیگر نتایج مدل تهاجمی جرم انگاری تلقی کرده اند. بدین ترتیب، سیاست جنایی بر اساس مدل دولت لیبرال جامعه مدار یا جمع گرا، که حق و تکلیف مداخله در زمینه های مختلف اجتماعی، اقتصادی، محیط زیست، دفاع از حقوق بشری و سایر ارزش ها برای خود قائل است، مستلزم جرم انگاری های جدید و گسترده تر تحت عنوان جرایم اقتصادی، جرایم علیه محیط زیست، جرایم علیه کرامت انسانی و ... است. امنیت و قلمرو امنیتی که ایجاد و تضمین آن بر عهده دولت است مفهوم جدیدی یافته است و در خطر قرار گرفتن هر کدام از این ارزش ها، به معنای در خطر قرار گرفتن امنیت و مستلزم استفاده از ابزار حقوق کیفری است. (همان: ۱۳۵)

انسانی سازی حقوق کیفری همواره بر انسان محوری و شهروند محوری حقوق کیفری تأکید می شد، در گفتمان جدید و در قالب هایی مانند «جنگ با ترور» با مقابله با سربازان دشمن»، گفتمان جدیدی در سیاست جنایی طراحی شده است که تلاش دارد با عمل گرایی و کارکردگرایی خاصی، دفاع از ارزش های لیبرالی را پیگیری نماید.

گونتر یاکوبس از حقوقدانان برجسته آلمانی که نظریه «حقوق کیفری دشمنان» را در برابر «حقوق کیفری شهروندان» مطرح نموده است، گرایش به دو مفهوم «امنیت» و «پیشگیری و در نتیجه، مداخله های کیفری پیش از تحقق جرم را، بویژه جرم انگاری جرایم مانع و جرایم فاقد بزه دیدهی مستقیم نظیر ولگردی و ... از ویژگیهای سیاست جنایی دوران جدید می داند. (همان، ص ۱۳۷)

یاقوبس، با فرق نهادن میان «فرد» و «دشمن»، مرتکبین جرایمی مانند تروریسم را خارج از نام «شخص» و «دشمن» نامید که در مورد آنها، حقوق کیفری ماهوی و آیین دادرسی کیفری عادی که برای شهروندان عادی اجرا می شود، قابل اجرا و اعمال نیست. (یاقوبس، ۱۳۸۸: ۵۱۷ - ۴۹۷) همچنین، الیش زیبر یکی دیگر از حقوقدانان آلمانی، از میان رفتن تفاوت های سیاسی و حقوقی امنیت داخلی و امنیت خارجی، جرم و جنگ، پیشگیری و سرکوب، پلیس و سرویس های اطلاعاتی و نیز، سرویس های اطلاعاتی

و نیروهای نظامی و حقوقی که بیش از هر چیز خطر زدایی را هدف قرار می‌دهد و حقوق کیفری سنتی در آن فقط عهده دار نقش محدود و فرعی است، از خصیصه‌های سیاست جنایی جدید دانسته است. (صدر توحید خانه، ۱۳۸۸: ۴۴۶)

در گفتمان سیاست جنایی دشمن محور، بسیاری از تضمین‌های موجود در حقوق کیفری کلاسیک (اصل قانونی بودن، اصل تفسیر مضیق، اصل برائت و ...) آنچنان که باید وجود ندارد و به نظر می‌رسد اقبال به این گفتمان نیز، به دلیل نادیده گرفتن محدودیت‌های موجود در حقوق کیفری سنتی است. نقطه عطف در این باره، سیاست موسوم به جنگ علیه ترور آمریکا پس از حمله‌های یازده سپتامبر است. به کارگیری واژه جنگ برای این سیاست به منظور عبور از محدودیت‌های حقوق کیفری و بهره بردن از امتیازات حقوق جنگ است. زیرا در جنگ می‌توان در شرایطی دشمن با تروریست احتمالی را کشت. همچنین، می‌توان تروریست‌ها را تا پایان جنگ که زمان مشخصی ندارد، بدون نیاز به مدارک و تفهیم اتهام و فارغ از مقررات محدود کننده آیین دادرسی در زندان نگه داشت. (آقابابایی، پیشین: ۱۳۸) در سایه به اجرا گذاری «سیاست جنگ علیه ترور» و «سیاست جنایی دشمن محوره در آمریکا، بسیاری از دستاوردهای تاریخی حقوق کیفری نقض گردیده‌اند.

در مجموع، به نظر می‌رسد گفتمان «سیاست جنایی دشمن محور» در برابر «سیاست جنایی شهروندمحور» با توجه به شرایط امنیتی خاص ایجاد شده در آمریکای بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، مبین این مطلب باشد که بسیاری از حقوق و ارفاق‌هایی که برای متهمان و یا مجرمان در ایدئولوژی لیبرال و یا حقوق کیفری کشورهای پیرو این ایدئولوژی پیش بینی شده است، ظاهراً برای شرایط عادی است و به هنگام تهدید امنیت کشور و بخصوص، امنیت ساختار سیاسی کشور در آمریکا، سیاست و از جمله، سیاست جنایی، زبان دیگری برای پاسخ‌گویی برمی‌گزینند. در حالی که، حقوق کیفری بایستی بتواند ملت را در برابر تهدیدها حفاظت و به کیفر رساندن متعرضان را تضمین نماید و هم حمایت از ارزش‌های اساسی انسانی را که در گفتمان «جنگ با تروریسم» و «حقوق کیفری دشمن محور به فراموشی سپرده شده»، احیاء نماید. (همان: ۱۴۶)

زنگ خطر افول و زوال تدریجی حقوق اساسی متهمان و تسری آنها به کلیه اشکال «بزهکاری در قالب سازمان یافته»، بواسطه اتخاذ رویکردی امنیت‌گرا در تدوین کنندگان اسناد بین‌المللی و دولت‌ها - که منتهی به تخدیش برخی از آثار اجرایی سازی اصل برائت نظیر دخل و تصرف در حق سکوت متهم و نیز الزام وی به اثبات بیگناهی خود گردیده است. به صدا درآمده است. رویکرد افتراقی اسناد بین‌المللی در قبال پاره‌ای اشکال بزهکاری نظیر پولشویی به مثابه یک جرم فاقد بزه دیده‌ی مستقیم - در پی به امضاء رسیدن و تصویب داخلی این اسناد از سوی کشورهای عضو - موجبات اتخاذ سیاست جنایی افتراقی از ناحیه سیاستگذاران جنایی کشورها - در خصوص تحصیل دلیل - را فراهم نموده است. در واقع، در جدال میان دو مقوله «امنیت» و «آزادی‌های فردی» - به خصوص در سال‌های آغازین قرن ۲۱ میلادی - شاهد اولویت بخشی و گرایش روزافزون دست‌اندرکاران حقوق کیفری به سمت و سوی مقوله امنیت ملی می‌باشیم. رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، زمینه‌ها و بسترهای لازم، به منظور رویارویی این دو مقوله باهم و نهایتاً فداشدن «آزادیها» در برابر «امنیت ملی» را فراهم نمود. (عالی پور، ۱۳۸۷: ۱۴)

در پی این رخداد و رویارویی جامعه بین‌المللی با سلیلی از قوانین داخلی ضد تروریستی، به تدریج نگرانی‌های حاکی از نقض حقوق بشر و آزادی‌های اساسی شهروندان شدت گرفت، تا جایی که زمزمه‌های لزوم اعمال اصول ضرورت و تناسب در قوانین

مزبور، به گونه ای که اقدامات اتخاذی بایستی متناسب باشد و در جهت نیل به هدف، کمترین محدودیتی را برای حقوق و آزادی های افراد ایجاد نماید» در سخنان اعضای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز وجود آمد. (ایزی غنمی، ۱۳۸۹: ۷۷) به بیانی دیگر، حقوق متهمان جرایم سازمان یافته فراملی، همگام با اولویت یابی مقوله «امنیت» بر مقوله «آزادی شهروندان» و ایجاد تغییرات در رابطه با نحوه رسیدگی به برخی جرایم خاص، در معرض خطر نادیده گرفتن قرار دارد. قدیری بهرام آبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۹) در پیش گرفتن سیاست جنایی افتراقی مبتنی بر ایجاد تغییرات در روند رسیدگی به جرایم سازمان یافته فراملی، امری است که از سوی تدوین کنندگان برخی اسناد بین المللی، نسبت به دست اندرکاران سیاست جنایی کشورهای عضو، مورد توصیه قرار گرفته است؛ مثلاً در بند ۷ ماده ۵ کنوانسیون و مصوب ۱۹۹۸ و همچنین، در بند ۷ ماده ۱۲ کنوانسیون پالرمو مصوب ۲۰۰۰ و نیز، بند ۸ ماده ۳۱ کنوانسیون مریدا مصوب ۲۰۰۳. (بنگرید به: شاملو، مرادی، ۱۳۹۱: ۳۶)

اندیشه وری دولت محور در قبال جرایم فاقد بزه دیده ی مستقیم، گاه در قالب ارائه ی راهبردهای اصلاحی و بازپرورانه و گاه در چارچوب ارائه ی راهبردهای سختگیرانه و سزاگرا مطرح می گردد. ۱- سیاست کیفری سختگیرانه و سزاگرایانه واکنش های سختگیرانه نسبت به جرم که تحت تأثیر جنبش های اصلاحی در حقوق کیفری به محاق رفته بودند، از دهه هفتاد قرن بیستم به بعد (۱۹۷۰)، در پی احراز عدم موفقیت شایسته نظام اصلاح و تربیت نظام بازپروری) و انتقادات متعدد وارد بر آن و نیز، تلاش های تئوریک پژوهشگران حقوق کیفری و جرم شناسی در راستای تبیین ضرورت بازگشت به نظریه بازدارندگی مجازاتها، تجدید حیات یافته اند. پذیرش «سیاست کیفری سختگیرانه» به مثابه گزینشی معقول و پاسخ مناسب به نرخ فزاینده جرم، ناامنی گسترده اجتماعی و به ویژه، احساس ناامنی فراگیر بوده و مبین رویگردانی از کثیری از تحولات نظری در مبانی حقوق کیفری و الغاء یا انحلال برخی نهادهای اصلاحی - تربیتی و تجدید حیات برخی از روش های منسوخ شده است.

شعار مارتینسون و همکارانش مبنی بر «هیچ چیز کارساز نیست»، در مقام تقبیح رویکرد «باز پروری» و تأکید بر ناکارایی (ناکارآمدی آن، فراگیر شده و از پی چنین انتقاداتی، مبانی نظریه «بازپروری بزهکاران» متزلزل گردید و نهادهای اصلاحی - تربیتی، به مثابه تأسیساتی پر هزینه و فاقد سود و کارایی تلقی شدند و ضرورت ابقای بسیاری از نهادهای متأثر از نظریه بازپروری، در معرض ابهام و تردید قرار گرفت. بدین طریق، بازگشت به رویکرد سنتی سزا دهی» آغاز گردید و گرایش به سرکوب جرم و مجازات بزهکاران، در قرائتی نوین از آموزه های کلاسیک تحت عنوان «نظریه مجازات های استحقاقی» بروز و ظهور یافت. بنیان گذاران این نظریه، با تأکید بر ضرورت اجرای عدالت کیفری، زمینه «احیای نظریه بازدارندگی مجازات» را فراهم نمودند. (تی کولن، جندرو، ۱۳۸۷: ۲۳؛ شاملو، مرادی، تحدید تضمینات دادرسی ۱۳۹۲: ۲۶) |

سیاست تسامح صفر» سیاستی اتخاذی توسط ایالات متحده آمریکا در قبال مبارزه با افزایش روزافزون خشونت در دهه ۱۹۹۰ میلادی، خصوصاً پاسخی نسبت به نگرانی شهروندان در مورد امنیت مدارس، مبارزه با حمل سلاح و مواد مخدر، آشوب و رفتارهای ضد اجتماعی بوده است. تأکید این سیاست بیشتر بر کشف تمامی جرایم، از طریق بازرسی هرچه بیشتر شهروندان و محدودسازی حریم خصوصی شهروندان بوده است؛ امری که تا حدودی در تضاد با حقوق شناخته شده شهروندی در جوامع غربی بوده و به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. (بنگرید به: جوانمرد، ۱۳۸۹؛ همچنین، تی کولن، جندرو، ۱۳۸۷)



سیاست کیفری «تسامح صفر» و «پنجره های شکسته»، دو تئوری بسیار متفاوت از یکدیگر در قلمرو سیاست جنایی می باشند. سیاست «پنجره های شکسته» از طریق اعطای اختیارات گسترده به پلیس، جهت دستگیری مرتکبین جرائم کوچک (گرد)، در مقام پیشگیری از وقوع بی نظمی های اجتماعی که منتهی به ارتکاب جرائم مهم می شود و کاهش نرخ ترس از جرم است. لیکن، سیاست کیفری «تسامح صفر» صرفاً بر روی کشف جرائم تکیه دارد و مبتنی بر اقدامات واکنش محورانه و منصرف از اقدامات کنشی و پیشگیرانه است. سیاست «پنجره های شکسته» در بسیاری از شهرهای ایالات متحده امریکا، نرخ ارتکاب جرائم را پایین آورده است، لیکن، سیاست «تسامح صفر»، هرچند به طور مقطعی و در طول زمان و مکان مشخصی که این سیاست در آنها به اجرا گذاشته شده است، نرخ ارتکاب جرائم در آن مقاطع زمانی و مکانی را، پایین آورده است، با این وجود، این استراتژی انفعالی (نه فعال و تشویقی)، بواسطه اینکه «حمایت مردمی» را که مبارزه مؤثر با جرم، در گرو کسب آن توسط مقامات پلیسی است، تحلیل برده و تضعیف نموده است، مورد انتقاد قرار گرفته و ناکارآمد شناخته شده است.

در این راستا، عنایت به ضرورت پیشگیری از وقوع جرایم مانع یا بازدارنده» که بسترهای وقوع سایر جرایم در جامعه را فراهم می آورد و نیز، مطرح شدن سیاست کیفری تسامح یا تساهل صفر از پی اندیشه وری «پنجره های شکسته»، که متضمن ضرورت برخورد جدی و قاطع با جرایم خرد، به جهت پیشگیری از ارتکاب رفتارهای شدیدتر از سوی مرتکبین است؛ تماماً بسترهای اتخاذ تدابیر سختگیرانه تر و جرم انگاری انحرافات را فراهم آورده است. از این رو، توسل به سیاست کیفری «تسامح صفر»، بویژه در ارتباط با جرایم خرد که غالباً در زمره جرایم فاقد بزه دیدمی مستقیم قرار دارند، چالش های جدی را فراروی نظام قضایی کشور فراهم آورده است. ۲- سیاست کیفری اصلاحی - بازپرورانه در پارادایم اصلاح و درمان بزه کاران، بازپروری و بازگشت مجرم به زندگی عادی اجتماعی از مسیر احساس باطنی و ذهنی که در شخص مجرم پدیدار می شود (بازدارندگی خاص) معتنابه و مدنظر بوده و بازدارندگی عام ناشی از آن، یعنی احساسی که جامعه از کیفر دارد، کمتر مورد توجه است. به کارگیری نهاد «تعلیق مجازات» و «تعلیق مراقبتی» و «آزادی مشروط» و ... در راستای بسط سیاست اصلاح و درمان مجرمان بوده است. با تصویب قانون جدید مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و مطرح شدن نهاد «کیفرهای جایگزین حبس» در ذیل مواد (۶۴) الی (۸۷) این قانون، مستنبط از مجموع این مواد این است که کلیه جرایم فاقد بزه دیده ی مستقیم که مستوجب کیفر تا یک سال حبس باشند نظیر مواد ۴۹ و ۵۰ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ و نیز، مواد (۱۸۵) و (۱۸۸) قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، حسب موارد، ممکن است اجباراً یا اختیاراً به کیفرهای جایگزین حبس محکومیت ویابند. همچنین، ممکن است با وجود شرایط مقرر در قانون، از سایر نهادهای فردی سازی کیفر بهره مند گردد. (مرادی، ۳۵، ۱۳۹۲)

ب - مدل اسلامی

علی رغم آنکه از نظر خانم دلماس مارتی، سیاست جنایی اسلام یا به تعبیری، سیاست جنایی کشورهای اسلامی، منطبق با مدل دولت اقتدارگرایی فراگیر (توتالیتری) است، می توان بر این اعتقاد قرار گرفت که هر چند قرائتی اقتدارگرایانه از اسلام میسر است؛ اما با توجه به اینکه اسلام بر عنصر «فرد» و «هویت مستقل وی» در برابر جامعه و دولت تأکید دارد و نیز، با توجه به لزوم طراحی ساز و کارهای قضایی لازم آن گونه که مقتضای یک محاکمه دقیق، عادلانه و به دور از اشتباهات قضایی است، پذیرش تفکیک

قلمرو جرم به معنای حقوقی آن، از انحراف و گناه، تأکید بر رعایت اصل قانون مندی و لوازم آن، پذیرش جامعه‌ی مدنی و حوزه‌ی عمومی جدا از دولت به مثابه کانونهای توسعه و ترویج خیر عمومی، مدل سیاست جنایی اسلام را به شدت از مدل اقتدارگرا و به ویژه اقتدارگرایی فراگیر مجزا ساخته است.

همزمان با توجه به تأکید دیدگاه‌های اسلامی بر مفاهیمی چون خیر عمومی، مصلحت همگانی، امر به معروف و نهی از منکر، اخلاق مسئولیت، توجه به جامعه و همبستگی اجتماعی، مدل متناسب با اندیشه‌های اسلامی تا اندازه‌ای به مدل‌های جامعه‌ی نزدیک می‌شود. بدین سان مدل سیاست جنایی اسلام در میانه مدل جامعه‌ی و آزادی‌گرا قرار می‌گیرد.

مدل دولت اسلامی به مدلی که بر رهبری فرهمند و فراقانونی مبتنی باشد، منحصر نیست. تفسیرهای گوناگونی از نظریه‌ی دولت در اسلام وجود دارد. برخی از آنها به مدل دولت لیبرال نزدیک تر است تا به مدل توتالیتر. اصل عقلانی تفکیک قوا همچون تجربهای بشری، نه تنها با آموزه‌های اسلامی ناسازگار نیست، بلکه در متون دینی بر برخی از لوازم آن مانند استقلال دادرسی و نهادهای قضایی تأکید شده است. اسلام دستاوردهای عقلانی بشر در زمینه‌ی زیست انسانی و عادلانی را در قالب بناهای عقلانی ارج می‌نهد و بر استفاده از آنها تأکید می‌کند. امر به معروف و نهی از منکر - با فهم درست از آن - می‌تواند ترجمان شناسایی جامعه‌ی مدنی به منزله‌ی نهادهای واسط میان دولت و شهروندان باشد. اصل قانونی بودن جرم و مجازات در آموزه‌های اسلامی پذیرفته شده است. قطع نظر از بی‌توجهی‌های عملی به این اصل، در آثار اسلامی از دیرباز نوشته‌های پرمایه‌ای پیرامون این اصل شکل گرفته است. قواعد و مقررات مربوط به تعزیرات هرگز بی‌توجهی به اصل قانونمندی را تجویز نمی‌کند. نهاد تعزیرات و اینکه می‌توان برای ارتکاب اعمال حرام باش رایطی کیفر پیش بینی نمود، برخلاف پارهای از برداشت‌های نادرست، هرگز به معنای آن نیست که دامنه‌ی جرم و گناه یکی است. جرم‌انگاری اصول و مبانی ویژه‌ی خود را دارد. به همین ترتیب، با وجود تأکید آموزه‌های اسلامی بر ترویج فضیلت و گسترش اخلاق مسئولیت، قلمرو جرم و گناه یکسان نیست.

نتیجه‌گیری:

سیاست جنایی چه در مفهوم مضیق - به معنای مجموعه روش‌های انتخاب ضمانت‌اجراهای کیفری - و چه در مفهوم موسع - به عنوان روش‌های مطالعه و سازماندهی شیوه‌های عقلانی برای پیشگیری و کنترل پدیده مجرمانه - دارای ارتباط تنگاتنگی با امنیت می‌باشد و هر دو به نحوی لازم و ملزوم یکدیگرند. سیاست جنایی و امنیت هر دو از جمله موضوعاتی می‌باشند که هرکدام گستره وسیعی از مطالعات علمی - علیرغم این که هر دو موضوعاتی کاربردی اند - را در بر می‌گیرند. حقوق کیفری به عنوان (هسته اصلی یا محل قوی‌ترین فشار و تنش و نیز بزرگ‌ترین قابلیت رویت، نقش بسیار حساسی را در سیاست جنایی ایفا می‌کند، چرا که خصیصه توصیفی - ضمانتی این رشته آیین تمام‌نمای ارزش‌های مورد قبول جامعه و بیانگر نوع روش‌های مقابله با پدیده مجرمانه می‌باشد. سیاست جنایی در عصر حاضر علیرغم این که در تعامل با سایر علوم طیف وسیعی از روش‌های نوین ضابطه‌مند در مقابله با پدیده مجرمانه را در بردارد، با بحران‌های امنیتی مواجه شده است و این امر امنیت را در محوریت قرار داده و جایگاه برجسته‌ای را به آن اعطا کرده است. پر واضح است که هدف از تنظیم هر سیاست جنایی برقراری امنیت بوده و سیاست جنایی بدون امنیت معنا نداشته و حتی تصور نمی‌شود، ولی اهمیتی که متولیان سیاست جنایی به امنیت در تعامل با سایر

ارزش‌ها از جمله آزادی‌های مدنی و شهروندی می‌دهند کمی پرسش برانگیز شده است سیاست جنایی و به طور خاص تری حقوق کیفری در عصر حاضر شکل جدیدی به خود گرفته و تا حدودی به تاثیر از رویکرد های امنیت مدار نقش کلاسیک آن مبنی بر حفظ حقوق شهروندی - با تکیه بر تضمین های حقوقی و قضایی - کم‌رنگ شده است. شکل جدید حقوق کیفری با روی کار آمدن رویکردهای سرکوبگر مانند حقوق کیفری دشمن مدار و جنگ علیه تروریسم، تا حدودی حقوق کیفری کلاسیک و سازوکارهایش را به حاشیه رانده است. عبور از محدودیت های حقوق کیفری و توسل به راهکارهای فرا حقوقی با محوریت امنیت موجب بروز پدیده ای نام امنیت گرایی شده است.

امنیت گرایی، تعبیری است که در سال های پایانی سده بیستم در زبان حقوقدانان افتاد. این امر با بحران‌های جرم و جنایت در دهه های آخر قرن بیستم و ورود جهان به هزاره سوم و با وقوع حملات ۱۱ سپتامبر با گفتمان جنگ طلبانه و دشمن انگارانه عجین شده است. عمده گفتمان امنیت مدار پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا ایجاد گردید و این حوادث گرانیگاه تحولات حقوق کیفری در عصر حاضر گردیده است. سیاست جنایی در این تحقیق دو شکل به خود می‌گیرد: اول در شکل حقوقی آن به معنای بررسی ضمانت اجراها و برنامه های کنترل بزهکاری با بررسی مختصر سیر تاریخی آن به صورت مبنایی و مصداقی. گرچه بسیاری از رویکردهایی که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفته اند را نمی‌توان امنیت مدار تلقی کرد، ولی بررسی سیر تاریخی این رویکرد ها خالی از لطف نیست و ما را جهت نائل آمدن به فهم رویکرد های امنیت مدار یاری می‌دهد. دوم شکل هرمونیک سیاست جنایی که با پیشوایی قانون و امنیت همراه می‌باشد که در برخی موارد جنبه سیاسی به خود گرفته و از قانون و حقوق کیفری به عنوان ابزاری جهت مواجهه با بحران های امنیتی استفاده کرده و موجبات تعرض به موازین حقوق بشر را از این طریق فراهم می‌آورد. این امر در هزاره سوم با شدت گرفتن عملیات های تروریستی و تهدیداتی که متوجه امنیت ملی کشورها گردیده، مبنای سیاست جنایی بسیاری از کشور ها شده است. با این اوصاف مار الذکر و با عناوین به مطالب مندرج باید گفت اگر چه در قانون مجازات اسلامی نمونه های بسیار بارزی از رویکرد اصلاح و درمان وجود دارد اما کماکان رویکرد قانون مجازات ۱۳۹۲ امنیت مدار است هر چند که با قانون کاهش مجازات حبس تعزیری ۱۳۹۹ جلوه های سیاست اصلاح و درمان بیشتر رخ نمایی می‌کند با این وجود قانون مجازات اسلامی ۹۲ مبتنی بر مدل اقتدارگرایی فراگیر است و هم چنین قانون مجازات اسلامی ۹۲ از رویکرد ریسک مدار یا امنیت گرایانه گشته برداری شده است ثابت میشود. اگر چه در مواردی می‌توان جلو های سیاست مشارکتی یا جامعوی را در سطوح مختلف به مشاهده نشست اما سیاست جنایی غالب در نظام حقوق کیفری ایران نظام مبتنی بر پاسخهای دولتی است و این دولت است که در برابر بزه ضمانت اجراهای مدنی و کیفری را اعمال میکند و در مواردی هم برای انحراف و کج روی از سیاست جنایی جامعوی استفاده می‌شود

فهرست منابع:

۱- قرآن کریم

۲- آخوندی، محمود. ۱۳۷۹. آیین دادرسی کیفری، تهران: انتشارات اشراق، جلد ۴، چاپ اول،

- ۳- آشوری، داریوش. ۱۳۴۹. فرهنگ سیاسی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول،
- ۴- آقابخشی، علی. ۱۳۷۴. فرهنگ علوم سیاسی، تهران: انتشارات مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، چاپ دوم،
- ۵- استفانی، گاستون. ۱۳۷۹. آیین دادرسی کیفری، ترجمه حسن دادبان، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، جلد اول، چاپ دوم،
- ۶- اسداللهی، مسعود و قهرمان طاهری. ۱۳۷۳. ولایت فقیه و دموکراسی، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول،
- ۷- ابوالحمد، ابوالحمید. ۱۳۶۸. مبانی علم سیاست، تهران: انتشارات توس، چاپ اول،
- ۸- بشیریه، حسین. ۱۳۷۴. دولت عقل، تهران: علوم نوین، چاپ دوم
- ۹- بشیریه، حسین. ۱۳۸۶. لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران: نشر نی، چاپ هشتم
- ۱۰- بشیریه، حسین. ۱۳۸۰. درس هایی از دموکراسی برای همه، تهران: نگاه معاصر، چاپ سوم
- ۱۱- پاک نهاد، امیر. ۱۳۸۸. سیاست جنایی ریسک مدار، تهران: میزان، چاپ اول،
- ۱۲- پتی، فلیپ. ۱۳۸۲. جمهور خواهی نظریه ای در آزادی و حکومت، ترجمه فرهاد مجلسی پور، تهران: نگاه معاصر، چاپ دوم
- ۱۳- پوپر، کارل. ۱۳۷۸. جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: نگاه معاصر، جلد ۲، چاپ سوم،
- ۱۴- پورفرد، مسعود. ۱۳۸۴. مردم سالاری دینی، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول،
- ۱۵- جمشیدی، علیرضا. ۱۳۸۹. سیاست جنایی مشارکتی، تهران: میزان، چاپ دوم،
- ۱۶- حسینی، محمد. ۱۳۸۳. سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی، تهران: سمت، چاپ اول،
- ۱۷- حسینی بهشتی، ۱۳۵۸. محمد. مبانی نظری قانون اساسی، گفتارهای حسینیه ارشاد و مشهد شهید بهشتی، تهران: نشر بقیعه، چاپ سوم،
- ۱۸- حسینی بهشتی، محمد و کیانوری و دیگران. ۱۳۸۱. آزادی، هرج و مرج و زورمداری، تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید بهشتی، چاپ چهارم،
- ۱۹- خالقی، علی. آیین دادرسی کیفری، ۱۳۸۷. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی دانش شهر، چاپ دوم،
- ۲۰- دلماسمارتی، می ری. ۱۳۸۱. نظام های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: نشر میزان، جلد اول و دوم، چاپ اول
- ۲۱- دلماسمارتی، می ری. ۱۳۹۲. جهانی شدن حقوق و چالشهای سه گانه، ترجمه علیرضا میلانی، تهران: نشر میزان، چاپ اول

۲۲-راش، مایکل. ۱۳۷۷. جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر سمت، چاپ اول،

۲۳-رالز، جان. ۱۳۸۳. عدالت به مثابه انصاف بازگویی نظریه عدالت، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: انتشارات، ققنوس، چاپ اول،

۲۴-رالز، جان. ۱۳۸۷. نظریه عدالت، ترجمه محمد کمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم،

۲۵-رحمدل، منصور. ۱۳۸۶. سیاست جنایی ایران در قبال جرایم مواد مخدر، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول